

اطلاعاتی دارد که ما نداریم. ایشان باید دلایل خود را مبنی بر این که اعتصابات سراسری منتج به نتیجه می‌گردد، توضیح دهد.

ناصر مقدم، رئیس ساواک ایران، در محاکمات خود گفت: دو شب مانده به خروج شاه از ایران، من به قم رفتم و آیت‌الله شریعتمداری را به تهران آوردم و ایشان در کاخ نیاوران با شاه ملاقات کرد. در این جلسه ملاقات، جعفر شریف امامی و چند نفر دیگر هم بودند. آنها تصمیم گرفتند که شاه از ایران خارج شود و پسر از سه ماه، آقای شریعتمداری زمینه را برای بازگشت شاه آماده نماید. آنها می‌خواستند دوباره نقشه ۲۸ مرداد را در ایران پیاده کنند. عین جریانی را که ناصر مقدم به آن اعتراف کرده بود، و در نامه‌های سازمان امنیت (ساواک) که به امضای خود او رسیده بود، مشاهده می‌کنیم. آنها غافل بودند از این که محاسبات آنها به کلی غلط است و آن کودتای منحوس ۲۸ مرداد، این بار اتفاق نخواهد افتاد؛ زیرا این دفعه رهبرانقلاب، امام خمینی بود که از زیر درخت سیب نوفل لوشاتو با کمال درایت و بدون غفلت مردم را هدایت می‌کرد، نه مصدق. از طرف دیگر روحیات مردمی که پشت سر امام قرار داشتند، مانند روحیات همان مردم در زمان ۲۸ مرداد نبود.

آقای شریعتمداری که بعداً به عنوان رهبر حزب آمریکایی خلق مسلمان تجلی کرد و چندین مرتبه در تبریز و قم و تهران آشوب و بلوا به راه انداخت، چگونه می‌توانست مقدمات برگشت شاه را فراهم نماید، در صورتی که مردم به نیت بد او پی برده و او را شناخته بودند. او آبروی یک مرجع تقلید را در میان مردم نداشت؛ بلکه به عنوان یک لیدر طرفدار شاه مطرح می‌شد و حنای او دیگر در میان ملت رنگی نداشت. او مجتهد شاه بود و مردم می‌گفتند: شاه رفت، مجتهد شاه هم باید برود.

این آقا در هر زمان مناسب و تا آنجا که قدرت داشت، از ضربه زدن به جمهوری اسلامی ایران مضایقه نمی‌کرد. همه کارهای او پس از انقلاب، علیه انقلاب و خانه او محل توطئه ضد انقلاب از هر گروه بود. کودتاگرانی که در تدارک کودتا بودند، بابت آقای شریعتمداری تماس مستقیم داشتند و حسن شریعتمداری، فعالیت وسیعی علیه انقلاب در داخل و در خارج به عمل می‌آورد. امام خمینی نوار سخنان کودتاچیان را شنیده بود. آنها بنا داشتند، پس از تخریب خانه امام و جماران و به شهادت رساندن امام، از بیانات شریعتمداری که از رادیو پخش می‌شد، استفاده و مردم را به آرامش دعوت نمایند. کودتاچیان تصریح می‌کردند: ما به هنگام شب، به منزل آقای شریعتمداری رفتیم و ایشان به ما گفتند که وضع قابل تحمل نیست!

حتی نوار گریه و اشک تمساح او را در سراسر ایران پخش کرده بودند تا نشان دهند که او بی اندازه از وضع موجود ناراحت است. آقای شریعتمداری با تمام توان خود کوشید، تا در آذربایجان و به ویژه در اطراف تبریز، شورش راه بیاندازند. او در این راه، پول زیادی خرج کرد؛ ولی نتوانست کمترین تحرکی ایجاد نماید؛ زیرا دیگر از چشم مردم افتاده بود. صدام نامه تشکرآمیزی برای او نوشته و از او تقدیر کرده بود. رادیو بغداد نیز از او تجلیل می‌کرد و با این که خانه او به روی همه باز بود، رادیو اسرائیل به طور مکرر می‌گفت که شریعتمداری مریض و در خانه اش بازداشت و تحت نظر است. ساعت هفت بعد از ظهر روز دوشنبه مورخه ۱۳۶۰/۳/۱۱، رادیو اسرائیل گفت: مردم تبریز می‌خواهند شریعتمداری را از قم به تبریز ببرند و اگر دولت جلوی او را بگیرد، در آذربایجان دست به شورش بزنند.

شریعتمداری پول‌های زیادی به دست می‌آورد و این پول‌ها را بحار محترک و فئودال‌ها و ضدانقلابیون و هزار فامیل و فراماسون‌ها در اختیار او می‌گذاشتند تا بتواند با قدرت مالی، مردم را به شورش بکشاند. در اثر تحریکات او بود که در عرض دو سال، چند نفر از طرفداران پر و پا قرص او در تبریز به جوخه اعدام سپرده شدند. ارتباط همیشگی شریعتمداری با شیخ شبیر خاقانی و عزالدین و قاسملو بر کسی پوشیده نبود. فرزند او حسن شریعتمداری نیز با آنها بود. او از ایران فرار کرد و در فرانسه با شاهپور بختیار و اویسی در تماس بود و در ژنو و آلمان، با همکاری ضدانقلابیون، از جمله قاسملو، توطئه می‌کرد. رحمت الله مقدم مراغه‌ای و حسن نزیه و احمد بنی احمد نیز با او تشریک مساعی می‌کردند. آنها می‌خواستند از طریق ترکیه، در مرزهای غربی (ماکو و بازرگان)، آشوب و ناامنی ایجاد نمایند. رابطه آنها با آقای حسن قمی در مشهد و پسر آقای قمی، به نام محمود قمی، زیاد شده بود. کانون توطئه آنها در خارج از ایران، پاریس و لندن بود. اویسی و پالیزبان و اشرف و بختیار و طاغوتیان فراری دیگر، از قبیل: هوشنگ نهاوندی و هوشنگ انصاری، با پول آمریکا و صدام، علیه ایران فعالیت می‌کردند. یکی دیگر از مراکز توطئه، قاهره بود. رضا پهلوی، پسر شاه و مادر او فرح، با همکاری سادات و مقامات امنیتی مصر، علیه ایران مشغول توطئه بودند و رادیوهای وابسته به صهیونیسم بین‌الملل و موساد و سیا و اف‌بی‌آی، سخت در تلاش بودند که در داخل ایران اغتشاش ایجاد کرده و مردم را به پاریس بکشانند. بعداً مشخص شد که بختیار و بعضی از اعضای برجسته ساواک منحل ایران، اوایل جنگ بین ایران و عراق، در بغداد بودند. آنها مقدمات حرکت خود به تهران را یک هفته پس از ورود ارتش صدام به داخل مرزهای ایران،

فراهم کرده بودند. آنها خیال می‌کردند که به زودی، دولت مرکزی و به گفته آنها حکومت آخوندها و روحانیون، سقوط می‌کند.

همان طور که دیدیم، آنها سخت در اشتباه بودند. آنچه که می‌توان گفت، این است که آنها عمق انقلاب ما را درک نمی‌کردند و نمی‌کنند. عمق انقلاب این ملت ستم کشیده، بیشتر از آن است که با جنگ و توطئه دست اندرکاران شیطان بزرگ از بین برود. تمام توده‌های مردم، اعم از زن و مرد، پشتوانه بزرگ انقلاب هستند و با تمام وجود خود حاضرند در راه انقلاب فداکاری کنند و تسلیم آمریکا نشوند.

تابستان سال ۱۳۵۹، به دعوت اهالی تبریز، روانه آن دیار شدم. به گفته مردان مسن که با اینجانب ملاقات می‌کردند، استقبالی که در تبریز از من به عمل آمد، شاید در تاریخ هفتاد سال اخیر تبریز، نظیرش دیده نشده بود. اگر چند ماه زودتر که رادیو تبریز در دست ایادی شریعتمداری بود، با تبلیغاتی که به راه انداخته بودند، فرمان قتل مرا صادر می‌کردند، همین جمعیتی که از دهات اطراف برای استقبال از اینجانب آمده بودند، علیه من اقدام می‌کردند؛ اما مردم تبریز، بازار و مغازه‌های خود را بستند و با عجله خود را به فرودگاه و نماز جمعه رساندند. آیا به جز خلوص، چیز دیگری از ما دیده بودند؟ آنها دیده بودند که من به تنهایی و به وضوح، اعمال ضد اسلامی و ضد انسانی اطرافیان و بیت همین روحانی‌نماها را بیان کرده و شش ماه قبل از آن که پته آنها روی آب بیافتد، جریان را بازگو کرده بودم. مردم پس از یک سال متوجه جریان شده بودند. آنها فهمیده بودند که شریعتمداری دنباله‌رو شاه بوده است. من در سخنرانی قبل از خطبه‌های نماز جمعه، در حالی که آقای مدنی، امام جمعه هم حضور داشت، به صراحت اعلام کردم که شاه رفت و مجتهدش هم بایستی به

دنبال او برود. پس از آن، صدای تکبیر مردم بلند شد و سراسر تبریز را فرا گرفت. این نشان می‌داد که علیرغم همه کارشکنی‌های گروه‌های چپ و راست و ضدانقلاب و ستون پنجم، رشد فکری مردم، همه بافته‌ها و توطئه‌های آن‌ها را افشا کرده است.

### ریاست جمهوری بنی صدر

هنگامی که از سفر اولم به کردستان برگشتم، شب هفت مرحوم آیت‌الله طالقانی بود. در مراسم شب هفت که در بهشت زهرا برقرار شده بود، شرکت کردم و ضمن سخنرانی‌ام در بهشت زهرا، برای اولین بار، مواردی از طرفداری‌های مجاهدین خلق، از دموکرات‌ها و کومله‌ها را در جریان کردستان، بیان کردم. در خیابان چهارمردان قم نیز که مجلس بزرگی برپا شده بود، سخنرانی کردم و در آنجا هم گفتم که مجاهدین خلق در جریان کردستان، آتش بیار معرکه هستند؛ ولی در آن زمان خیلی‌ها نمی‌خواستند که این مسائل مطرح شود و خیلی‌ها هم اصلاً باور نمی‌کردند. نوار سخنرانی آن روزها موجود است.

مسعود رجوی و موسی خیابانی با قاسملو و عزالدین در ارتباط بودند؛ ولی چون بنی صدر خود را آماده ریاست جمهوری می‌کرد، نمی‌خواست از این گونه مسائل مطرح شود. بنی صدر توانسته بود تمامی ضدانقلابیون را به دور خود جمع کند و اکثر علمای شهرستان‌ها به پیروی از روحانیت مبارز تهران، به نفع او فعالیت کرده و اعلامیه‌ها دادند و اکثر ائمه جمعه در شهرستان‌ها، مردم را دعوت نمودند که به او رأی بدهند.

مسئله بسیار مهمی هم اتفاق افتاد که در واقع، به نفع بنی صدر تمام شد و آن، این بود که امام فرمود: چون پدر و مادر جلال‌الدین فارسی،

کاندیدای حزب جمهوری اسلامی، افغانی بودند، ایشان نمی‌تواند، رئیس جمهور شود و هر قدر، اصرار شد، امام زیر بار نرفت، همین امر، پیروزی بنی‌صدر را تضمین نمود. در واقع، بعضی از منتقدین کشور و آقای حسین خمینی، نوه امام، به نفع بنی‌صدر صریحاً فعالیت می‌کردند. همه این‌ها موجب می‌شد که مردم باور کنند، خود امام هم متمایل به بنی‌صدر است. البته، ظاهراً هم وضع چنین بود.

شب هنگام، زمانی که بنی‌صدر به قم آمد و در اتاق با امام خلوت کرد و پس از یک ساعت مذاکره، بیرون آمد و اعلام نمود که از این تاریخ خود را کاندیدای ریاست جمهوری می‌کند، در حقیقت، مانوری بود که در پیروزی او مؤثر واقع شد.

البته، چهره واقعی بنی‌صدر برای مردم ایران آشکار نشده بود و ارتباط میان او و مجاهدین خلق و ضدانقلابیون و جبهه ملی و نهضت آزادی به تدریج برای مردم روشن می‌شد. زمانی که امام، جلال‌الدین فارسی را کنار زد، حزب جمهوری اسلامی، آقای حبیبی را کاندیدا کرد؛ ولی دیگر خیلی دیر شده بود. از دفتر هماهنگی خبرهای نامطلوبی به گوش می‌رسید. گفته می‌شد که تمام زن‌های بی‌حجاب و بدحجاب به نفع بنی‌صدر فعالیت می‌کردند. او در یکی از سخنرانی‌های خود، از مسعود رجوی ستایش کرد. بازرگان هم مجاهدین خلق و رجوی را به عنوان افرادی مسلمان مورد تمجید قرار داده و آن‌ها را فرزندان خود خواند. آقای شیخ علی تهرانی نیز، از آن‌ها بی‌چون و چرا حمایت می‌کرد و مردم تا آن موقع، به ماهیت مسعود شیخ علی تهرانی پی نبرده بودند. که این مرد صد و هشتاد درجه تغییر کرده است.

اینجانب، به پیروی از امام خمینی، نمی‌خواستم اختلافات در مجلس

مطرح شود. شهید حسن آیت و چند نفر دیگر از نمایندگان، به قول معروف، شمشیر را از رو بسته بودند و ما هم با آنها در افتاده بودیم و می‌گفتیم که چرا تفرقه می‌اندازند؛ ولی مسئله، عمیق‌تر از این حرف‌ها بود. باطن خبیث بنی‌صدر، زمانی برای من آشکار شد که او گفت: امام لحظات آخر عمرش را می‌گذرانند و ما باید به فکر خود باشیم و عین همین حرف را قطب‌زاده هم گفته بود.

ابراهیم یزدی و بنی‌صدر و قطب‌زاده، اوایل انقلاب، همه با هم مثل کارد و پنیر بودند و تشنه قدرت. حتی امام در پاریس تلاش کرده بود آنها را با هم آشتی دهد؛ ولی ممکن نشده بود. خود بنی‌صدر، در منزل امام در قم، وقتی که من گفتم دولت بازرگان غیرانقلابی است! گفت که ضدانقلابی است. او به این وسیله، نفرت خویش را بیان می‌کرد؛ ولی یک‌باره دیدیم که آنها همگی با هم متحد شدند.

روزنامه انقلاب اسلامی، نارسایی‌های حزب جمهوری اسلامی را بزرگ جلوه می‌داد و نهادهای انقلابی را به باد انتقاد می‌گرفت. روزنامه میزان که از طریق نهضت آزادی منتشر می‌شد نیز دنباله‌روی بنی‌صدر و روزنامه انقلاب اسلامی شد. کم‌کم، درگیری به جایی رسید که جسته و گریخته، علیه امام مسائلی را مطرح می‌کردند. بنی‌صدر، هر وقت که با امام امت ملاقات می‌کرد، وعده می‌داد که مخالفت‌ها را مطرح نکنند؛ ولی در فرصت‌های مناسب، در میدان ۱۷ شهریور و در دانشگاه و قبل از آن، به مناسبت سالگرد انقلاب اسلامی، در میدان آزادی و در جیرفت و کرمان و مشهد و گناباد و باختران و اهواز، مطالبی صریح، علیه انقلاب بیان می‌کرد و مخصوصاً سپاه پاسداران را به باد انتقاد می‌گرفت. او در اهواز به

من گفتم که سپاه یک میلیون اسلحه مخفی کرده و قصد کودتا دارد و خلاصه، از این اراجیف که باید مفضلاً در جای خود نوشته شود.

بنی صدر مستقیماً در سقوط قصر شیرین و خرمشهر دست داشت. حدود چهل روز، پاسداران و مردم در خرمشهر استقامت کردند؛ ولی او حتی یک قبضه اسلحه سنگین به خرمشهر نفرستاد؛ بلکه دستور داد که همه اسلحه‌های سنگین، از جزیره آبادان نیز خارج شود؛ اما، به فرمان امام، دوباره اسلحه‌های سنگین را به آبادان برگرداندند و سرانجام، مانع سقوط آبادان شدند. امکان همین کار، در خرمشهر به مراتب بیشتر بود؛ ولی او تعلل می‌کرد و گویی می‌خواست امتیازی به عراقی‌ها بدهد و پس از مرگ امام، با آنها در پشت میز مذاکره بنشیند و مسئله جنگ را حل کند و به عنوان یک قهرمان به تهران برگردد و اوضاع را قبضه کند. بنی صدر پس از این که به ریاست جمهوری انتخاب گردید، مشغول رتق و فتق امور کشور شد؛ ولی چون مردم به ماهیت او پی برده بودند، نمی‌توانست موفقیتی به دست آورد. او در رأس شورای انقلاب قرار گرفت. بازرگان هم عضو شورا بود و بعضی مواقع هم ریاست جلسه شورای انقلاب را به عهده داشت. آن‌هایی که در شورای انقلاب بودند، به جز حرف خود، به حرف دیگری گوش نمی‌کردند و مسائل مملکت لاینحل مانده و مشکل روی مشکل افزوده می‌شد. دولتی می‌آمد و می‌رفت؛ ولی مشکل روی مشکل انباشته می‌گردید و این نفس امام امت بود که با ارشاد و بیانیه‌های خود، مردم را رهبری می‌کرد و نمی‌گذاشت که خط انحرافی، مردم را به نابودی بکشد و ما امیدواریم که مسائل مهم کشور در زمان حیات امام، حل و فصل شود.



## عزل بنی صدر و فاجعه ۷ تیر

امروز، سوم ماه مبارک رمضان سال ۱۴۰۰، برابر با ۱۵ تیرماه ۱۳۶۰، چند روزی است که از مسافرت برگشته‌ام. اینجانب، از تاریخ ۱۶ خرداد از طریق دوبئی کراچی و پکن، عازم کره شمالی شده بودم و از آنجا نیز به مسکو رفتم؛ زیرا دولت شوروی و مسلمانان ماوراء قفقاز نیز از من دعوت به عمل آورده بودند. در این مدت که کمتر از یک ماه طول کشید، جریان‌های مهمی در ایران اتفاق افتاد.

ما در مسکو بودیم که به وسیله تلکس وزارت خارجه، به قول آقای مکرری که دروغ می‌گفت از طریق سفارت مسکو از ما خواسته شد که هرچه زودتر خودمان را به تهران برسانیم. چون قرار بود که از روز شنبه، اول تیرماه، عدم کفایت سیاسی ریاست جمهور (بنی صدر) در مجلس مطرح شود. لذا ما تلاش کردیم که روز شنبه، در تهران باشیم؛ یعنی جمعه ۳۱ خرداد، بنا بود در مسجد جامع مسکو سخنرانی داشته باشیم؛ اما، تمام برنامه‌ها را کنسل کردیم و روز جمعه به باکو آمده و در مسجد جامع «تازه پیر» باکو برای مردمی که در آنجا جمع شده بودند، درباره انقلاب اسلامی ایران سخنرانی کردیم و پس از بازدید از کنسولگری ایران در باکو و صرف ناهار در یکی از هتل‌های باکو که از طرف مقامات شوروی ترتیب داده شده بود، از راه زمینی به طرف لنکران و آستارا حرکت کردیم. شب، ساعت یازده از گمرک شوروی و ایران گذشتیم و وارد خاک ایران شدیم. البته شام هم مهمان شهردار لنکران بودیم.

باکو و لنکران و آستارا، مانند اردبیل و آستارای ایران بود. لهجه و قیافه و فرم لباس و پوشاک مردم نیز شبیه مردم شهرهای یاد شده در ایران بود. حدود هفت میلیون شیعه در آذربایجان شوروی زندگی می‌کنند. ما نزدیک

شش ساعت در باکو بودیم و با علما و مردمی که به استقبال ما آمده بودند، تماس گرفتیم. آن‌ها علاقه زیادی به جمهوری اسلامی ایران از خود نشان می‌دادند و می‌گفتند که پس از انقلاب اسلامی در ایران، ما سرافراز شده‌ایم و بر خود می‌بالیم و افتخار می‌کنیم و الان بچه‌های ما خود را برای گرفتن روزه در ماه مبارک رمضان آماده کرده‌اند. در بخارا و فرغانه و سمرقند و تاشکند و دوشنبه، مردم بی‌اندازه مقید به آداب و رسوم دینی می‌باشند. چند نفر از علمای آنجا، در مسکو به استقبال ما آمده بودند که ما با آن‌ها مذاکراتی به عمل آوردیم؛ اما، همان طور که گفتیم، توفیقی حاصل نشد و تمام برنامه‌های بعدی به هم خورد و فوری به ایران برگشتیم.

بنی صدر چند روز قبل از بحث مجلس، به دستور امام از فرماندهی کل قوا معزول شده بود و دیگر در مجامع، علنی نمی‌شد. گفته می‌شد که در کاخ ریاست جمهوری است. روز دوشنبه، اول تیر ۱۳۶۰، بحث عدم کفایت سیاسی بنی صدر شروع شد و سخنرانی‌های مفصل در این زمینه، در مجلس ایراد گردید. لیبرال‌ها از آمدن به مجلس خودداری کردند؛ ولی علی‌رغم کوشش و تلاش آن‌ها، مجلس تشکیل شد.

افرادی که از شرکت در جلسات امتناع کردند، عبارت بودند از: مهندس بازرگان، ابراهیم یزدی، دکتر یدالله سبحانی، معین‌فر، منوچهری (وکیل جیرفت)، صباغیان، دکتر اخوتیان (وکیل ساری)، سامی (وکیل تهران)، حسن لاهوتی (وکیل رشت)، گلزاده غفوری (وکیل تهران)، غضنفرپور (وکیل لنجان اصفهان)، ملامتیان (وکیل اصفهان)، برومند (وکیل بروجرد)، اعظم طالقانی، رجاییان (وکیل ابهر) و تعدادی دیگر.

این‌ها قصد داشتند مجلس را از اکثریت بیاندازند تا مجلس نتواند به

عدم کفایت سیاسی رأی بدهد؛ ولی علی‌رغم کوشش آن‌ها، مجلس جلسات رسمی خود را با اکثریت تشکیل و سرانجام، به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر رأی داد. امام هم پس از صدور رأی، ایشان را رسماً از ریاست جمهوری عزل فرمود و در بیانات خود تصریح کرد که ایشان مواظب باشد، اسیر دست توطئه‌گران واقع نشود و برود در جایی و مشغول تألیف و تصنیف شود. بنی‌صدر از آن تاریخ به بعد مخفی شد و مقامات مسئول نتوانستند در آن زمان اثری از او پیدا کنند.

جریان دیگری که در چند روز قبل اتفاق افتاد، سوء قصد به جان آقای سید علی خامنه‌ای، امام جمعه وقت تهران، در مسجد اباذر و در حین سخنرانی بود. خوشبختانه، بمبی که در ضبط صوت جاسازی شده بود، درست منفجر نشد و فقط چاشنی آن از ضبط صوت بیرون پرید و منفجر شد و قسمتی از دست راست و ناحیه زیر بغل و ریه آقای خامنه‌ای را متلاشی کرد. بحمدالله، پس از بستری شدن در بیمارستان قلب، با تلاش پزشکان، حال ایشان خوب شد.

جریان مهم دیگری که به دست مجاهدین عناصر ضدانقلاب اتفاق افتاد، انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، واقع در اطراف سرچشمه تهران، در هفتم تیر ماه بود. این انفجار مهیب سقف سالن سخنرانی را پایین آورد و افراد حاضر در جلسه، به جز دو سه نفر که به طرز معجزه آسا نجات یافتند، همگی شهید شدند. من جریان را از رفیق خودم، آقای تاج گردون، نماینده گچساران که جان سالم به در برده بود، سؤال کردم.

ایشان گفت: در آن شب، رفقا همه جمع بودند و راجع به مسئله تورم اقتصادی جلسه و برنامه داشتند. تعدادی نیز درخواست کرده بودند که درباره رئیس جمهور و تعیین یک نفر کاندیدا برای ریاست جمهوری

صحبت شود. سرانجام، پس از رأی‌گیری، تصویب شد که درباره موضوع ریاست جمهوری صحبت شود. در همین موقع، ناگهان جرقه برق فوق‌العاده‌ای از طرف میز سخنران جلسه، آقای دکتر بهشتی، تمام سالن را روشن کرد و ما دیگر نفهمیدیم که چه شد و یک وقت دیدیم که در زیر خروارها خاک و آجر و سنگ و آهن قرار گرفته‌ایم. آقایان: باغانی، وکیل سبزواری و محمودی، وکیل قصر شیرین و سماورچی، وکیل مشهد و کیاووش، وکیل اهواز و وکیل ساری و چند نفر دیگر نیز زنده ماندند؛ ولی همه آنها زخمی شده بودند. گفته می‌شد که در این حادثه هولناک، حدود ۷۴ نفر جان خود را از دست داده‌اند؛ ولی بعداً معلوم شد که هشتاد نفر شهید شده بودند. این حادثه و توطئه، برای ملت ایران و امام امت و همه ما تلخ و ناگوار بود و به دنبال آن، ملت تظاهرات عظیم و یکپارچه‌ای به راه انداختند و عزاداری کردند. دولت یک هفته عزای عمومی اعلام نمود و به مدت سه روز همه ارگان‌های دولتی و ادارات را تعطیل کردند. دشمنان می‌خواستند با این ضربه، جمهوری اسلامی ایران را متلاشی کنند و به این وسیله، آمریکا را که با نثار خون هفتاد هزار شهید از ایران اخراج شده بود، دوباره به ایران برگردانند و بر این کشور بلا زده مسلط کنند. آنها نقشه انهدام قرآن و اسلام را در ایران کشیده بودند؛ ولی بحمدالله موفق نشدند. عمل آنها موجب شد که ملت ایران بیش از پیش منسجم‌تر شوند و در اطراف امام حلقه زنند و راه خود را که همان راه اسلام است، ادامه دهند. حرکت ملت پس از این حادثه، به گونه‌ای بود که رادیو صدای آمریکا اعتراف کرد که ملت ایران یکپارچه عزادار است.

افرادی که در این حادثه و فاجعه بزرگ، ساعت نه و پنج دقیقه شب هفتم تیر، جان خود را از دست دادند، دل امام و امت شهید پرور و همه

مستضعفان جهان را سوزاندند و خون آن‌ها باعث انسجام ملت ایران شد. از جمله این افراد، بهشتی و محمد منتظری بودند.

آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی، رئیس دیوان عالی کشور و عضو شورای انقلاب و دبیر کل حزب جمهوری اسلامی ایران، سال‌ها برای به ثمر رساندن انقلاب زحمت کشید و سرانجام، خون او موجب بارور شدن درخت اسلام شد. او رفت و تکلیف از او ساقط شد؛ ولی بر ماست که حرمت خون آن‌ها را حفظ کنیم و راه آن‌ها را ادامه دهیم. شرح فضایل و مناقب آن شهید در این مختصر نمی‌گنجد و نیاز به کتابی مفصل دارد و باید دانسته شود که این شهداء، شهدای ملت سراسر ایران بودند نه شهدای یک طایفه و یا یک حزب.

محمد منتظری، نماینده نجف آباد و فرزند برومند آیت‌الله منتظری، سال‌های زیادی برای پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تلاش کرد و به خاطر این که ساواک به طور مرتب در تعقیب او بود، در خارج از کشور علیه شاه و آمریکا فعالیت می‌نمود. او توانسته بود با همه نهضت‌های آزادی‌بخش جهان ارتباط مستقیم برقرار کند و پس از انقلاب، هیئت‌هایی را به ایران دعوت کرد و با آن‌ها صمیمی بود. او با سازمان آزادی‌بخش فلسطین همکاری نزدیک داشت و با نهضت‌های آزادی‌بخش فتانی، اریتره، افغان و فیلیپین و پولیساریو و مصر و تونس و مغرب و جزیره العرب و امارات متحده عربی و عراق نیز ارتباط داشت و تلاش و کوشش او در این مورد چشمگیر بود و لحظه‌ای از آن غفلت نمی‌کرد. تلاش پیگیر و مداوم محمد منتظری خواب راحت را از چشمان مسئولین حزب بعث عراق و عربستان و آمریکا پرانده بود. او به فکر اتحاد مسلمین در خاورمیانه بود. او فکر بلندی داشت و لذا دشمنان او را به عناوین مختلف متهم می‌کردند. اختلاف

او با دولت موقت بازرگان آشکار بود. او می خواست، مسئله فلسطین در ایران، جدی گرفته شود؛ ولی بازرگان و اطرافیانش می خواستند که اصلاً موضوع فلسطین در ایران مطرح نشود. او طرفدار جدی لیبی بود؛ ولی دولت موقت با این مسئله مخالف بود. او می گفت: همه این جبهه ها باید در ایران دفتر داشته باشند؛ ولی دولت موقت بازرگان جداً با آن مخالف بود و خلاصه، محمد ضد آمریکا بود و دولت بازرگان حداقل متمایل به سیاست آمریکا. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. آن را که عیان است چه حاجت به بیان است!

محمد منتظری، فرزند ارشد آیت الله حاج شیخ حسین علی منتظری بود که پس از سال ۱۳۴۴ به زندان افتاد و پس از سه سال از زندان آزاد شد و در قم شروع به تدریس کرد و مورد توجه طلاب جوان قرار گرفت. او ابتدا اقتصاد نوین را تدریس می کرد، ولی به تدریج مسائل چریکی و جنگ مسلحانه را عنوان نمود و در این زمینه کتابی نوشت که پس از تکمیل، آماده چاپ شد. او و یارانش تصمیم داشتند، کتاب را به جای دیگری غیر از منزل آیت الله منتظری ببرند؛ ولی مورد تعقیب ساواک قرار گرفتند. آن ها از راه تهدید کردن مأمورین، توانستند خودشان را نجات دهند. از آن تاریخ به بعد، محمد ناپدید شد و پس از مدتی، از طریق افغانستان به آلمان و سپس به نجف رفت و کانون مخالفت با دولت مرکزی را در نجف داغ تر نمود. ایشان با کمک آقای دعایی، توانست رادیوی روحانیت مبارز را در بغداد به راه بیاورد، مسافرت محمد به فلسطین در ملاقات های مکرر وی با رهبران جبهه آزادی بخش، به ویژه با یاسر عرفات و همچنین با معمر قذافی و سایر سران، بی اندازه چشمگیر بود. او توانست اعتصاب روحانیون را در پاریس ترتیب دهد. او پس از انقلاب در

ایران نیز ارتباط خود را با نهضت‌های آزادی‌بخش حفظ کرد و چند بار برای همکاری با آنها به خارج و به ویژه به لیبی و فلسطین و جنوب لبنان و افغانستان و هند رفت. محمد در ابتدا با حزب جمهوری میانه‌ای نداشت و از رهبران حزب بدگویی می‌کرد و با بنی‌صدر هم ابتدا، مخصوصاً قبل از انقلاب خوب بود؛ ولی در آن اواخر با حزب خوب و با بنی‌صدر بد شد. او در سال ۱۳۵۶ از سوی امام مأمور شد تا دربارهٔ شکنجه در زندان‌ها تحقیق کند و مأموریت خود را به اتفاق آقای بشارتی جهرمی که یکی از نمایندگان مجلس بود و از طرف مجلس مأمور شده بود، به نحو احسن انجام داد و گزارش خود را مبنی بر عدم وقوع هر نوع شکنجه، تسلیم مقام‌های رسمی و امام نمود و به همین خاطر هم اختلاف او با بنی‌صدر عمیق شد. بنی‌صدر مرتباً مسئلهٔ شکنجه را برای کوبیدن دادگاه‌ها عنوان می‌کرد و از گاه، کوه می‌ساخت و تا آن اواخر هم دست‌بردار نبود. آقای بنی‌صدر تعزیرات شرعی را جزء شکنجه به حساب می‌آورد. او اصلاً به دستورات شرع توجه نداشت و می‌خواست با روش اروپایی عمل نماید. محمد منتظری و بشارتی و قضاتی که دربارهٔ شکنجه تحقیق می‌کردند، اعلام نمودند که شکنجه در زندان‌های ایران وجود ندارد؛ ولی بنی‌صدر اصرار داشت شکنجه وجود دارد و به این وسیله خوراک رادیوهای مخالف، از جمله: رادیوهای اسرائیل و آمریکا و بی‌بی‌سی و عراق را فراهم می‌کرد و این ضربه بزرگی بود که به حیثیت خود بنی‌صدر هم وارد می‌شد.

محمد منتظری تا آن اواخر، چه در مجلس و چه در خارج از آن، علیه بازرگان و دارودسته او فعالیت می‌کرد. او در اواخر عمرش، در یکی از نطق‌های قبل از دستور، انتقاد شدیدی از بازرگان و ابراهیم یزدی و

صباغیان و سایر همکاران بازرگان به عمل آورد که مورد توجه حضار قرار گرفت و موجب تشنج در مجلس شد. محمد اصرار داشت که امیر انتظام باید اعدام شود؛ چون او از همان ابتدا وی را جاسوس آمریکا می دانست و می گفت که امیر انتظام در فراری دادن مستشاران و جاسوسان آمریکایی رل مهمی را ایفا نمود. و خط برژینسکی و کیسینجر را در ایران پیاده کرده و می خواست تکمیل نماید. این تشنج در مجلس برای بازرگان گران تمام شد. آنها از خود دفاع می کردند، ولی نتوانستند لطمه ای را که به حیثیت آنها خورده بود، جبران کنند. محمد در این راه سخت تلاش می کرد و بیانه های مفصل علیه بنی صدر و بازرگان انتشار می داد و مورد توجه قرار می گرفت. لذا آمریکایی ها و ایادی داخلی آنها در ایران، سرانجام به مراد خود رسیدند و او و عده زیادی را شهید کردند.

محمد منتظری در راه خود، غیر قابل انعطاف و سرسخت بود. او در اوج قدرت دولت موقت، قصد خروج از کشور را داشت و می خواست به لیبی برود؛ اما دولت موقت مانع می شد. بالاخره، محمد توانست یک فروند هواپیما را با خود به لیبی ببرد. او اصلاً به دستورات دولت موقت اعتنا نمی کرد و در مسجد امام قم و همچنین در اصفهان علیه بازرگان سخنرانی کرد و مورد ضرب و شتم طرفداران بازرگان قرار گرفت.

در قم، عده ای از اوباش جمع شده و بلندگو را از دست او گرفتند و او را با سنگ زدند. محمد از مسجد بیرون رفت، در حالی که آنها داد می زدند: وزارت خارجه، مورد تأیید ماست. آن موقع، ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه بود. با این وصف، او دست از مخالفت بر نمی داشت. محمد به اتفاق آراه از نجف آباد به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود و در حدود پنجاه و پنج هزار رأی به دست آورد. او ابتدا صبر و شکیبایی را نسبت به



بازرگان و طرفداران او به کار می‌برد؛ ولی دیگر، در آن اواخر، کاسه صبرش لبریز شده و بی‌پروا و بدون محافظه کاری آن‌ها را مورد انتقاد قرار می‌داد و در این کار، اکثر نمایندگان با او همصدا بودند. او به طور رسمی به اتحاد جماهیر شوروی دعوت شده بود؛ ولی به خاطر مسئله افغانستان از رفتن به آنجا امتناع کرد. او از یاران با وفای امام و در هنگام خروج امام از نجف و عراق، همراه ایشان بود. امام در تلگراف تسلیتی که به آقای منتظری مخابره کرد، محمد را ستود و به بزرگی و غیر قابل انعطاف بودن او صحه گذاشت.

به جز این دو تن که نام برده شد، افراد برجسته دیگری نیز در اثر انفجار بمب در خون خود غلطیدند و غریق رحمت الهی شدند که اسامی تعدادی از آن‌ها به شرح زیر است:

- ۱- عباس حیدری از بوشهر، ۲- عباس ناطق نوری از نور، ۳- حاج شیخ علی حیدری از علمای بزرگ نهاوند، ۴- شهریاری استاد دانشگاه از رودباران بوشهر، ۵- علی اکبر دهقان از تربت جام، ۶- عبدالکریمی نماینده لنگرود و استاد دانشگاه الهیات مشهد، ۷- حاج شیخ محمدحسن طیبی از علمای مبارز اسفراین، ۸- دکتر لواسانی پزشک عالیقدر تهران، ۹- قاسم صادقی از علمای مشهد، ۱۰- آقای شیخ هاشم سنجانی از اراک، ۱۱- آقا دکتر دیالمه از مشهد، ۱۲- حاج شیخ محمدحسین صادقی از دورود و ازنا، ۱۳- آقای سید کاظم دانش نماینده اندیمشک، ۱۴- سید جواد شرافت از شوشتر، ۱۵- نصیری لاری از لارستان، ۱۶- سید نورالدین طباطبایی نژاد از اردستان، ۱۷- چراغ‌زاده دزفولی از رامهرمز، ۱۸- دکتر شمس الدین حسینی از نایین، ۱۹- غلامرضا دانش آشتیانی از تفرش، ۲۰- دکتر پاک نژاد از یزد، ۲۱- آقای قاسمی شیخ محترم از ساری، ۲۲- شیخ

عمادالدین کریمی از چالوس ۲۳- آقای استکی از شهر کرد، ۲۴- آقای شیخ غلامحسین حقانی از بندر عباس، ۲۵- فخرالدین کریمی از ملاوی لرستان، ۲۶- سید محمدتقی حسینی طباطبایی نماینده زابل.

البته، در این باره کتاب‌ها نوشته شده و شرح حال آن‌ها کاملاً بیان شده است. این افراد در پیشگاه ملت ایران ارج بزرگی دارند و فراموش ناشدنی هستند.

چند نفر از وزراء و کارمندان عالی رتبه هم در این حادثه دردناک جان خود را از دست دادند که عبارت بودند از:

- ۱- آقای عباس‌پور وزیر نیرو، ۲- آقای قندی وزیر پست و تلگراف و تلفن، ۳- آقای فیاض‌بخش از وزارت بهداشت، ۴- مهندس موسی کلانتری وزیر مکتبی و مؤمن راه و ترابری، ۵- درخشان از حزب جمهوری، ۶- معتمدی از وزارت کار، ۷- صادقی اسلامی از افراد مبارز قدیمی و از وزارت بازرگانی، ۸- دکتر عضدی، ۹- آقای مهدی حاجیان مقدم یکی از افراد مکتبی وزارت امور خارجه ایران که در امور جنگ‌زدگان و کمک‌رسانی به آن‌ها فعالیت داشت، ۱۰- دکتر غلامعلی معتمدی مهندس و مسلمان راستین که پس از پیروزی انقلاب، مشاور اقتصادی استانداری اصفهان بود، ۱۱- آقای عینی از کارمندان مجلس شورای اسلامی، ۱۲- جواد مالکی قربانی، عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، فوق لیسانس فیزیک، ۱۳- عباس شاهوی معاون وزارت بازرگانی، ۱۴- محمد رواقی ۱۵- مهمانچی (سه نفر اخیر از بنیانگذاران انجمن اسلامی در اوکلاهما آمریکا بودند و پس از انقلاب، وظایف سنگینی را به عهده داشتند)، ۱۶- سید مجتبی حسینی یکی از پاسداران متعهد، ۱۷- دکتر جواد اسدالله‌زاده که فارغ‌التحصیل رشته مدیریت از آمریکا بود

و در ایران، مصدر پست‌های حساس، از جمله معاونت بازرگانی خارجی بود.

عمق فاجعه ۷ تیرماه ۱۳۶۰ خیلی بیشتر از آن بود که در فکر بگنجد. مخالفین نه تنها قصد توطئه؛ بلکه قصد براندازی جمهوری اسلامی و اسلام را داشتند. احتمالاً دول غربی در این توطئه با آنها همکاری می‌کردند، چنان‌که دیدیم پس از وقوع حادثه، نه سازمان ملل و نه دبیرکل آن، کورت والدهایم و نه عضو بین‌الملل و نه آمریکا و انگلستان و فرانسه و آلمان و هیچ‌یک، این بمب‌گذاری را محکوم نکردند؛ بلکه مؤید آن نیز بودند. رسانه‌های گروهی وابسته به غرب و صهیونیسم بین‌الملل، همه از این جریان خوشحال بوده و از آن استقبال می‌کردند. این نشان می‌داد که ما باید بیدار باشیم و بی‌تفاوتی را کنار بگذاریم. بدانیم و بفهمیم که آنها تصمیم گرفته‌اند ما را نابود کنند. ممکن است مجاهدین خلق و یا سایر گروه‌ها ارتباط خود را با آمریکا در این رابطه منکر شوند، ولی باید به آنها گفت: چه کسی از این جریان بهره‌برداری می‌کرد و چه کسی خوشحال می‌شد و چه کسی تلاش می‌کرد که جوّ ایران را پر آشوب و پر بلوا جلوه‌گر نماید. آیا خبرگزاری رویتر که این همه سمپاشی می‌کرد و اخبار جعلی و تشنج‌آفرین و خلاف واقع از ایران مخابره و خوراک رسانه‌های گروهی غرب را فراهم می‌کرد، طرفدار غرب و آمریکا و صهیونیسم بین‌الملل نیست؟ آیا آنها با اسرائیل رابطه ندارند؟ چرا و به چه مناسبت تظاهرات بیست میلیونی ایران را در عزای عمومی شهادت این عزیزان، فقط صد هزار نفر عنوان کردند؟ آیا در این کار، بی‌قصد و غرض بودند؟

اگر این جریان در کشور دیگری اتفاق می‌افتاد که به سیاست آمریکا متمایل بود، آنها بارها آن را محکوم می‌کردند؛ ولی در مقابل این فاجعه

بزرگ، سکوت توأم با خوشحالی را شاهد بودیم. ترور استاندار گیلان و معاون او به دست گروه‌های آمریکایی، جز برای ایجاد تشنج و خوشحال کردن آمریکا، چیز دیگری نمی‌توانست باشد. شهید مهندس علی انصاری، استاندار و شهید مهندس نورانی، معاون عمرانی استان گیلان، در رشت، هنگامی که رأس ساعت هفت صبح می‌خواستند به سرکار خود بروند، به دست مجاهدین ترور شدند، ولی دشمنان باید بدانند که نمی‌توانند صدای ملت مظلوم ایران و مردم گیلان را خفه کنند و سیه‌روزان در جهان رسوا خواهند شد.

### بنی‌صدر و دفتر هماهنگی

دفتر هماهنگی یکی از پدیده‌هایی بود که در اوج قدرت آقای بنی‌صدر متولد شد و رشد کرد و به همه جا ریشه دواند و شاخه‌های خود را گستراند. دفتر هماهنگی رئیس جمهوری با مردم، ابتدا در تهران دایر شد و سپس شعباتی در اکثر شهرستان‌ها تأسیس نمود. گردانندگان دفتر هماهنگی، مردمی بودند روشن‌فکران و از اروپا برگشته و مقید به آداب و رسوم غربی و لیبرالی و دارای کراوات و پوشش اروپایی. حرکات آنها اکثراً مشابه حرکات‌های فراماسون‌ها و نمایندگان و مدیران کل دوره طاغوت بود. آنها نمی‌توانستند صریحاً با امام مخالفت کنند، ولی طرز رفتار و گفتار آنها غالباً به گونه‌ای بود که مخالفت با امام امت و اسلام و مذهب را در برداشت. دفتر هماهنگی به عنوان دفاع از رئیس جمهور بنی‌صدر، تلاش می‌کرد که تمام نهادهای انقلابی را مشکوک نشان دهد. آنها با تمام توان سعی می‌کردند که طرفدار مذهب و امام و حزب الله را بی‌بندوبار و چاقوکش و شکنجه‌گر و دزد معرفی کنند. آنها با نشر افکار غربی

می‌خواستند دولت مکتبی آقای رجایی را ساقط کرده و از این رهگذر خدمت بزرگی به آمریکا بکنند. بنی‌صدر در رأس همه آنها قرار داشت. او می‌خواست افکار وازده غربی را به جای افکار اصیل و انقلابی اسلام و قرآن جایگزین کند. بنی‌صدر مطالعات ناقصی از اسلام داشت و عامل بدبختی او این بود که توده میلیونی اسلامی ایران را درک نمی‌کرد. تعدادی که از قماش خود او و در دور و برش بودند، با سوت و کف زدن می‌خواستند به اصطلاح خود، در صحنه باشند و دیگران را از صحنه خارج کنند. مردم هم فهمیده بودند که بنی‌صدر و اطرافیان وی نه تنها نیت خالص ندارند؛ بلکه با تمام وجود در اختیار غربی‌ها قرار دارند و می‌خواهند الگوهای بی‌بند و بار غربی را جایگزین اسلام راستین نمایند و خون هفتاد هزار شهید انقلاب را برباد دهند. همه موضوعاتی که مقبول امام بود، مورد طرد آنها قرار می‌گرفت. امام می‌فرمود که: خط آمریکا باید هر روز محکوم شود؛ ولی آنها کاری به این کارها نداشتند. امام تسخیر لانه جاسوسی و حرکت دانشجویان را می‌ستود، ولی آنها می‌گفتند: دانشجویان در خط شیطان هستند.

نهادهای انقلابی همگی برای اسلام کوشش می‌کردند، ولی بنی‌صدر و اطرافیان او، همه نهادهای انقلابی، مخصوصاً سپاه و جهاد را بیرحمانه مورد حمله قرار می‌دادند. هیئت مبعوث از طرف امام، هرگونه شکنجه را در زندان‌ها نفی می‌کردند، ولی بنی‌صدر با تمام وقاحت فریاد می‌زد که: شکنجه در ایران از زمان شاه هم بدتر است! بنی‌صدر در نطق‌های خود، دولت و مجلس و شورای نگهبان و شورای عالی قضایی را می‌کوبید. او قانون اساسی و مجلس خبرگان را قبول نداشت و ولایت فقیه را رد می‌کرد، ولی امام همه این نهادها را قبول کرده و مورد تأیید قرار می‌داد. بنی‌صدر با

مجلس سرسختانه مخالفت می کرد؛ زیرا مجلس در خط ولایت فقیه و خط امام و اسلام قدم برمی داشت. شورای نگهبان، مورد تأیید امام و مبعوث از طرف امام بود، ولی بنی صدر آن را قبول نداشت و در مورد قانون اساسی هم وضع به همین منوال بود. او با نخست وزیر مخالف بود و با تعیین وزیر برای وزارت امور خارجه و بعضی از وزارت خانه های دیگر مخالفت می کرد. او بانک مرکزی را در اختیار خود گرفته بود و یکی از اقوام خود به نام «نوبری» را در رأس بانک مرکزی قرار داده بود. او مرتب انتقاد می کرد و تق می زد و بهانه می گرفت و با مجلس و رادیو و تلویزیون قهر می کرد. بنی صدر دولت را می گوید و به هر جا که مسافرت می کرد از ناسازگاری دولت با خود، صحبت می نمود و علیه نهادهای انقلابی فعالیت داشت. بنی صدر می خواست ترتیبی دهد که فرماندهان ارتش علیه سپاه پاسداران وارد کارزار شوند. او جنگ را طول می داد تا از مقام فرماندهی کل قوا استفاده کند و نزد مردم به عنوان قهرمان جلوه گر شود. بنی صدر باور کرده بود که مردم با او هستند.

اطرافیان او از بازماندگان رژیم سابق بودند، مانند تقوی و خلیلیان که از اعضای ساواک بودند و پرتوماه که انحراف جنسی داشت و مفعول بود و مسعودی و سنجابی و پسر آیت الله زنجانی و عده ای دیگر که در او نفوذ کرده بودند. سلامتیان و غضنفرپور که ماهیت آنها بیش از پیش برای ما آشکار شد، اینها از کسانی بودند که تلاش می کردند خط امام به انحطاط کشیده شود. روزنامه انقلاب اسلامی در واقع، از آنچه که مردم می خواستند، خالی بود، ضدیت با اسلام را علناً ترویج می کرد و با تیرهای درشت و عناوین زننده مردم را اغفال می نمود. روزنامه میزان که از طرف بازرگان و دارو دسته او منتشر می شد، دست کمی از روزنامه انقلاب

اسلامی نداشت. آن‌ها در صدد بودند که تیشه به ریشه نهادهای انقلابی بزنند. با توقیف آن دو روزنامه، اختلاف بنی صدر و بازرگان با امام و امت و نهادهای انقلابی و مجلس به اوج خود رسید و سبب شد که امام، بنی صدر را از فرماندهی کل قوا عزل نماید. امام در بیانات خود تأکید می‌کرد که آن‌ها بیایند و با محکوم کردن گروه‌های منافقین، توبه کرده و به طرف ملت برگردند، ولی آن‌ها دست بردار نبودند، تا این‌که مسئله عدم کفایت سیاسی بنی صدر به مجلس کشیده شد و مجلس با ۱۷۷ رأی مثبت و یک رأی منفی، آن‌هم از طرف آقای بیانی، برادر سنی مذهب ما، نماینده خواف و تربت جام و دوازده رأی ممتنع، به عدم کفایت او رأی داد و او را از صحنه خارج نمود. امام روز بعد، رسماً عزل بنی صدر را اعلام کرد. در یک نطق شدیدالحن به بنی صدر حمله کرد و گفت: «من به ابوالحسن گفتم که دست از گروهک‌ها بردارد، ولی این جوان نادان، دست بردار نبود و خودش را آلت دست آن‌ها قرار داد.»

من در سخنرانی شرکت داشتم و این مطالب را با گوش خود شنیدم. بنی صدر چند روز قبل از صدور رأی مجلس، از کاخ ریاست جمهوری ناپدید شده بود. آقای قدوسی، دادستان انقلاب می‌گفت: امام فرمود که بنی صدر را تعقیب نکنیم و او هم در رفته است و الان از سرنوشت بنی صدر خبری در دست نیست. برخی می‌گویند که به کردستان فرار کرده و عده‌ای می‌گویند که در اطراف ساوه است و تعدادی هم می‌گویند در تهران است و از این گفته‌ها زیاد است؛ ولی از قرار معلوم، او در تهران مخفی شده و دو نفر از وکلای طرفدار او، سلامتیان و غضنفرپور، نیز از مجلس فرار کرده‌اند و خبری از آن‌ها در دست نیست و حالا مشغول چه توطئه‌ای هستند، خدا می‌داند؛ ولی مسلم است که آن‌ها دست از توطئه برنخواهند

داشت و باید به هر ترتیبی شده، سپاه و پلیس و مردم آنها دو را دستگیر نمایند و زیر نظر قرار دهند تا فاجعه دیگری به مراتب بدتر از انفجار و تخریب دفتر حزب جمهوری پیش نیاید.<sup>(۱)</sup>

مسلماً آنها با همکاری گروهک‌ها فعالیت وسیعی را به منظور ترور، ایجاد وحشت علیه جمهوری اسلامی ایران در دست اقدام دارند؛ ولی ملت هم استوار ایستاده و می‌خواهد همه آن دست‌ها را رو کند و جواب دندان‌شکنی به همه آنها بدهد. ما باید مبارزه کنیم؛ چون با مبارزه این همه راه را آمده‌ایم و نمی‌توانیم و نمی‌گذارند سر جای خود آرام بگیریم، تا زمانی که، نفت را در دست خود داریم و با آمریکای جهان‌خوار در حال ستیز هستیم و فریاد بر سر ابرقدرت‌ها می‌کشیم، باید عمق و بزرگی این مبارزه را درک و در پای آن ایستادگی کنیم.

امشب، شب چهارشنبه، ششم ماه مبارک رمضان، برابر با ۱۷ تیر ماه ۱۳۶۰ است. ما به تاریخ انتخاب ریاست جمهوری نزدیک می‌شویم. همزمان با انتخاب رئیس جمهور، انتخابات نمایندگان میان دوره نیز به جای نمایندگان شهید، صورت خواهد گرفت. تاریخ انتخابات، ۲۲ رمضان، برابر با دوم مرداد ماه تعیین شده است و ملت در آن روز، رشد فکری خویش را نشان خواهند داد. ما باید رو در روی آمریکا بایستیم و راه نجات ما در این است و چاره‌ای هم نداریم. اگر در انتخابات بی تفاوتی نشان دهیم، آمریکا برمی‌گردد؛ ولی تا زمانی که امام فریاد می‌کشد، شکست برای ملت معنی ندارد و بعد از امام هم ملت رشد فکری خویش را نشان خواهد داد و نخواهد گذاشت نوکران آمریکا او را برگردانند. خداوند این ملت ایثارگر را یاری کرده و بعد از این نیز یاری خواهد کرد. ما نباید

۱- این یادداشت‌ها مربوط به زمانی است که هنوز غضنفرپور دستگیر نشده بود.



مأیوس شویم. ما مصمم هستیم که سرنوشت خود را به دست خود تعیین کنیم، نه به دست آمریکا و غرب و شرق. تا مستضعفان پشت سر این انقلاب قرار دارند، این انقلاب و این امت شکست نخواهند خورد. خداوند ما را از شر این مفسدین و منافقین و لیبرال‌ها و فراماسون‌ها نجات دهد. البته، خداوند نجات را هم در دست خود ما قرار داده است. مردم از دل و جان می‌خواهند ما در جبهه‌های جنگ پیروز شویم و دشمنان داخلی و خارجی را شناخته و نابود کنیم. ما نشان خواهیم داد که مرد جنگیم و در قاموس ما تسلیم وجود ندارد.

راجع به عزل بنی‌صدر و علت آن، علاوه بر آنچه که گفته شد، می‌توانیم بگوییم، این است که تمام افراد ضد انقلاب، دفتر هماهنگی را پایگاه فعالیت خود قرار داده بودند. جبهه ملی و نهضت آزادی و لیبرال‌ها و غربزده‌ها (روشنفکرانها) فراماسون‌ها و مجاهدین خلق و فداییان خلق (که تعداد زیادی از آنها همان فرزندان طاغوتی‌ها و هزار فامیل و اعدای سابق بودند)، از بنی‌صدر طرفداری می‌کردند. حتی ساواکی‌ها و وازده‌ها و طاغوتیان و پسران و دختران آنها و بی‌حجاب‌ها و فاحشه‌ها و آدم‌کش‌ها و چاقوکش‌ها و قداره‌بندها و لات‌ها و قاچاق‌فروش‌ها و فتودال‌های ضد انقلاب و خلاصه، همه و همه، در دفتر بنی‌صدر و به طرفداری از او فعالیت می‌کردند. خود آقای بنی‌صدر کم و بیش از جریان باخبر بودند. این افراد قبلاً در زیر سایه شریعتمداری و زیر پرچم حزب جمهوری خلق مسلمان فعالیت وسیعی را علیه انقلاب سازمان داده بودند، ولی با رو شدن بنی‌صدر و موضع‌گیری او، همگی زیر پرچم او جمع شدند. ما، در ابتدا به خاطر حفظ وحدت، می‌خواستیم دامنه اختلاف، گسترش نیابد؛ ولی چون پرده‌ها بالا رفت، من خود، در مجلس،

اولین کسی بودم که فریاد زدم: رئیس چماق به دست‌ها، خود بنی‌صدر است و بنی‌صدر باید محاکمه شود!

آقایان در آن روز، نوار نطق ما را از رادیو و تلویزیون پخش نکردند. اگر آن روز، آن را پخش می‌کردند خیلی به موقع بود و جلوی اکثر فجایع را می‌گرفت. من به نوبه خود، همه ضد انقلاب‌ها، اعم از: دفتر هماهنگی و بنی‌صدر و سلامتیان و غضنفرپور و مجاهدین خلق و رهبران مسلمان و لیبرال‌ها و ساواکی‌های فراری را مسئول انفجار در دفتر حزب جمهوری و مسئول ترور در سراسر ایران می‌دانم و معتقدم که دادستان انقلاب، باید جریان را پیگیری می‌کرد؛ ولی قاطعیتی از آن‌ها دیده نمی‌شود و این تسامح و سهل‌انگاری است که دشمنان ما را ترغیب به فعالیت می‌کند.

در پاسخ به این سؤال که اصولاً چرا حزب جمهوری اسلامی مورد حمله ایادی آمریکا و ضد انقلاب و گروهک‌ها قرار گرفت باید گفت که: ضد انقلاب، از همه رقم، ضدیت آشکار با اسلام دارند. آن‌ها نمی‌توانند آداب و رسوم گذشته و فرهنگ غربی خویش را که در دوران محمدرضا خانی و طاغوتی و قبل از انقلاب با آن خو گرفته بودند، از دست بدهند. آن‌ها برای حفظ فرهنگ غربی حاضرند به هر ذلتی تن دهند. دیگر آن‌ها، آن‌ها بیمناک‌اند، که نکند انقلاب اسلامی ایران به خارج از مرزهای این کشور سرایت کند و شعله آتش آن همه طاغوتیان و پادشاهان و رؤسای جمهور و سگان زنجیری امپریالیزم در منطقه را نابود سازد. تمامی تلاش و کوشش صدام و حزب بعث و ارتجاع و دولت‌های وابسته، به همین دلیل است که جلوی حرکت توده‌های مستضعف و میلیونی منطقه را حتی با کشت و کشتار بیرحمانه و دسته جمعی بگیرند و از صدور انقلاب اسلامی در کانون خود؛ یعنی در ایران، نابود سازند.

## حرکت شوم

یک خط و حرکت انحرافی آمریکایی از همان ابتدای نهضت در مقابل خط و حرکت امام قرار داشت که هدفش خارج کردن امام و روحانیت از خط راستین اسلام و در نتیجه، نابود کردن انقلاب بود. علمای راستین، همچون آقای بهشتی و محمد منتظری و یاران دیگر، از خط امام پیروی می‌کردند و مانع بزرگی در مقابل خط انحرافی بودند. در قم، شریعتمداری این خط را تعقیب می‌کرد؛ ولی به جایی نرسید؛ زیرا این مهره اصلی که از نظر گردانندگان خط آمریکا در خاورمیانه، مخصوصاً به دلیل توجه مردم غیور آذربایجان و تبریز به او بسیار مهم بود، مورد هجوم امام و مردم قرار گرفت. روی این اصل، گردانندگان این خط، از یک مسیر دیگری که همان خط بنی صدر و خط ضد ولایت فقیه و خط نامرئی آمریکایی، زیر پوشش دفتر هماهنگی بود، استفاده‌های شایانی نمودند. این دفتر نه تنها در تهران؛ بلکه در تمام شهرستان‌ها شعباتی دایر کرد و همه ضد انقلابیون اعم از چپ و راست، دور آن را گرفتند و باد زدند و بزرگ کردند. آن‌ها در تمام مجامع و میتینگ‌ها، در شهرهای مختلف علیه حزب جمهوری اسلامی و آقای بهشتی تحریکاتی به راه انداخته و مرگ بر بهشتی سر می‌دادند، حال آنکه هدف آن‌ها بهشتی نبود؛ بلکه هدف اصلی آن‌ها خود امام و اسلام بود؛ اما چون حمله به امام را صلاح نمی‌دانستند، به حزب و بهشتی حمله می‌کردند. جرم بهشتی این بود که در خط امام بود و این جرمی بود که چه قبل از انقلاب، از سال ۱۳۴۲ به بعد و چه پس از انقلاب، همه ما مرتکب آن شده بودیم و آن ضدیت با آمریکا بود. ما می‌گفتیم که تمام بدبختی ملت ایران و به غارت رفتن نفت و دیگر منابع آن‌ها زیر سر

آمریکا، این شیطان بزرگ بوده و هست که همچون اختاپوس، به تمام مراکز اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی جهان ریشه دوانیده و جهان مردم مستضعف را در همه سرزمین‌ها در ید قدرت خود دارد.

امام امت می فرمود: هرچه فریاد دارید بر سر آمریکا بکشید! ولی بنی صدر و هواداران او و بازرگان و طرفداران او و روحانیت مرتجع و ساواکی‌ها و فراماسون‌ها از آن خط انحرافی دفاع می‌کردند و به همه آرمان‌های ملت پشت کرده، سنگ آمریکا را به سینه خود می‌زدند و به همین دلیل هم بود که در شهرستان‌ها، همه وازده‌ها و ساواکی‌های فراری و معلوم الحال و گردانندگان حزب رستاخیز و غیره، دور و بر این خط جمع می‌شدند. سرانجام، شد آنچه که باید بشود. اگر مجلس و امام، عدم کفایت بنی صدر را تصویب نمی‌کردند، این خط مانند خوره و یا سرطان موجب می‌شد که انقلاب از درون پیوسد و به انحطاط کشیده شود.

پس از انتخابات ریاست جمهوری، در دوم مرداد ۱۳۶۰ رئیس جمهور سابق و معزول، بنی صدر، به اتفاق مسعود رجوی، رئیس سازمان مجاهدین خلق، با یک فروند هواپیمای جنگی از پایگاه یکم شکاری، واقع در فرودگاه مهرآباد، به پاریس فرار کردند و این مسئله در داخل و خارج ایران تنش‌هایی ایجاد کرد. وقتی که آنها به پاریس رسیدند و در مقابل خبرنگاران و دوربین عکاسان و فیلمبرداران تلویزیون قرار گرفتند، شروع به بلوف زدن کردند. بنی صدر که سبیلش را تراشیده و زیر ابرویش را برداشته و به شکل زنانه گریم کرده بود، می‌گفت: حکومت ما در ایران، قوی‌تر از حکومت موجود است! خبرنگاران رسانه‌های گروهی خارجی که منتظر سوژه‌های تازه‌ای بودند، مرتباً از آنها سؤال می‌کردند. بنی صدر با کمال وقاحت اقرار کرد که بمب‌گذاری در خیابان‌های تهران و شهرستان‌ها

و کشتار بیرحمانه پاسداران و نمایندگان مجلس و افراد حزب الهی، توسط گروه او و رجوی انجام گرفته است. شرم‌آورتر این بود که او به عنوان یک رئیس جمهور، در پناه یک تروریست، فرار کرده بود، حال آنکه او در ایران، دم از مقاومت می‌زد و می‌گفت: کسی که جلوی توپ و تانک عراق می‌رود، از زندان اوین باکی ندارد! آن‌ها توانسته بودند، خلبان شاه «مقداد معزی» را با خود همراه کنند. معزی کسی بود که شاه را به مصر و مراکش برده بود و از طرف دادگاه تحت پیگرد قرار داشت. او بعداً به طرف مجاهدین خلق متمایل شد.

در هر حال، آن‌ها به خاطر سهل‌انگاری دولت و مقامات مسئول، توانستند از ایران فرار کنند و خودشان را به پاریس برسانند. بنی‌صدر و رجوی همچنین، اعلام کرده بودند که تا چند روز و یا تا چند ماه دیگر به ایران برمی‌گردند و حکومت امام خمینی را ساقط می‌کنند، ولی به قول معروف:

شتر در خواب بیند پنبه دانه      گهی لب لب خورد، گه دانه دانه

روز عید فطر ۱۴۰۱ قمری، مصادف با ۱۱ مرداد ۱۳۶۰، نمایندگان مجلس و وزراء و ارکان دولت و اعضای شورای نگهبان و شورای عالی قضایی، در حسینیه جماران خدمت امام رسیدند و امام در ساعت ۱۱:۱۵ به حسینیه آمد و حکم ریاست جمهوری آقای رجایی را تنفیذ کرد. رجایی هم در تاریخ ۶۰/۵/۱۲، در مجلس شورا حاضر شد و مراسم تحلیف را به جای آورد. رئیس شورای عالی قضایی و تعدادی از مقامات جمهوری اسلامی نیز در مجلس حضور داشتند. مراسم حدود ساعت ۱۱:۳۰ برگزار شد و تعدادی از وکلای میان دوره‌ای نیز که برای اولین بار به مجلس آمده بودند و تعداد آن‌ها در حدود سی نفر بود، مراسم تحلیف

را به طور دسته‌جمعی به جای آوردند. با آمدن وکلای جدید، کمبودی که از نظر حدّ نصاب (۱۸۰ نفر) وجود داشت، برطرف شد و دیگر در مضیقه قرار نگرفت.

سرانجام، آقای رجایی، دوست صمیمی خود آقای باهنر را که وزیر آموزش و پرورش بود، به عنوان نخست‌وزیر معرفی کرد.

### حوادث ناگوار

دیروز مجاهدین خلق، مقرّ مرکزی پاسداران را با آرپی جی هفت مورد حمله قرار داده بودند و صبح امروز، مورخه ۶۰/۵/۲۲ نیز، کمیته منطقه چهار را مورد هدف تیربار قرار دادند. البته تعدادی از آنها دستگیر شده‌اند.

امروز همچنین، یک فروند از هواپیماهای نظامی فریند شیب، متعلق به نیروی دریایی، از فرودگاه بندر عباس به پرواز درآمد، ولی به جای رفتن به چاه‌بهار، به مسقط گریخت. گزارش رسیده حاکی از آن است که زن و بچه‌های چند تن از افسران نیروی هوایی نیز در هواپیما بوده‌اند. از این گونه موارد اتفاق می‌افتد، ولی وضع کشور به هم نمی‌خورد؛ زیرا که مردم با امام و وفادار به اسلام هستند. مردم، نمایندگان خود را به مجلس فرستاده‌اند و آنها هم خواسته‌های مردم را مدّ نظر دارند. من اطمینان دارم که پس از مرگ امام نیز وضع انقلاب اسلامی به هم نخواهد خورد؛ چون مردم درک عالی از انقلاب دارند و ضدّ انقلاب را هم خوب درک کرده‌اند. آنها نمی‌توانند زمام امور کشور را از دست ملت خارج کنند، ولی با این همه، باید بیدار بود و از جریانات عبرت‌گرفت، تا ضدّ انقلاب، نهادها را مورد حمله قرار ندهد و دردسر بیش از این پیش نیاید.